



فصلنامه علمی پژوهشی اخلاق پژوهی

سال هفتم • شماره سوم • پاییز ۱۴۰۳

Quarterly Journal of Moral Studies
Vol. 7, No. 3, Autumn 2024



بررسی چالش نسبیت معرفت‌شناختی برآمده از نقش عرف

در حوزه اخلاق

حسین خُرسندی امین* | جهانگیر مسعودی**

doi 10.22034/ethics.2025.51688.1720

چکیده

واقع‌گرایی اخلاقی بر واقعیت داشتن ارزش‌های اخلاقی و رای خواست فرد و اجتماع تأکید دارد. یکی از چالش‌های پیش روی واقع‌گرایی اخلاقی نقش عرف در شناسایی ویژگی‌ها اخلاقی است. «عرف» به عنوان عنصری ناپایدار و تأثیر غیر قابل انکار آن بر شناخت ویژگی‌ها اخلاقی، انگاره ناواقع‌گرایی و نسبیت معرفت‌شناختی در حوزه اخلاق را به بار می‌آورد. در خصوص اخلاق و ویژگی‌ها اخلاقی می‌توان در سه حیطه سخن گفت: الف) اصول اخلاقی؛ یعنی قوانین حاکم بر اخلاق؛ ب) معانی موضوعات (خصوصیات سبتر) اخلاقی؛ ج) مصادیق موضوعات (خصوصیات سبتر) اخلاقی. این مقاله در راستای بررسی همه‌جانبه نقش و تأثیر عرف در اخلاق، جایگاه عرف را در هر یک از این سه حیطه مورد مطالعه قرار می‌دهد و از این رهگذر، به چالش نسبیت برآمده از نقش عرف، در تمام جوانب حوزه اخلاق می‌پردازد. با بررسی نقش عرف در سه حیطه مذکور از یک سو، روشن خواهد شد که عرف در کدام یک نقش‌آفرین است و از دیگر سو، آشکار خواهد شد که انگاره نسبیت برآمده از نقش عرف نامقبول است.

کلیدواژه‌ها

واقع‌گرایی اخلاقی، نسبی‌گرایی اخلاقی، عرف، ویژگی‌های اخلاقی.

* دانشجوی دکتری حکمت متعالیه، دانشگاه فردوسی، مشهد، ایران. (نویسنده مسئول). | hossein.khordoustan@mail.um.ac.ir

** استاد دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران. | masoudi-g@um.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۱۰/۰۲ □ تاریخ تأیید: ۱۴۰۳/۱۲/۱۴

■ خُرسندی امین، حسین؛ مسعودی، جهانگیر. (۱۴۰۳). بررسی چالش نسبیت معرفت‌شناختی برآمده از نقش عرف در حوزه اخلاق. فصلنامه اخلاق پژوهی. ۷(۲۴)، ۱۰۸-۸۹. doi: 10.22034/ethics.2025.51688.1720

طرح مسئله

از جمله مسائل مهم در حوزه فلسفه اخلاق مسئله واقع‌گرایی / ناواقع‌گرایی اخلاقی است. برپایه باور به واقع‌گرایی اخلاقی، کردار انسانی ورای دستور، خواست فرد یا اجتماع، دارای واقعیت و ارزش اخلاقی است. برای نمونه، «راستگویی» خوب است؛ چه اینکه کسی بدان امر کرده باشد یا نه؛ و چه فرد یا جامعه‌ای آن را پذیرفته باشند یا نه. این نگاه هم با دلیل عقلی اثبات‌پذیر است و هم باور به حسن و قبح عقلی و تبعیت احکام الهی از مصالح و مفاسد واقعی بر آن تأکید دارد. با این وجود، واقع‌گرایی اخلاقی بدین معنا که کردار انسانی ورای دستور، خواست فرد یا اجتماع، دارای واقعیت و ارزش اخلاقی است امروزه در حوزه فلسفه اخلاق با چالش‌های متعددی مواجه است. از جمله اموری که واقع‌گرایی در حوزه اخلاق را به چالش می‌کشد نقش عرف و جایگاه آن در مسائل اخلاقی است؛ چه این که ممکن است عرف راوزان عقل و نقل معتبر، در تشخیص اصول اخلاقی معتبر بدانیم؛ یا از این گذشته، نقش عرف را در تشخیص معانی موضوعات اخلاقی همچون عدالت، پررنگ بباییم؛ و یا به نقش پررنگ عرف در تشخیص مصادیق موضوعات اخلاقی، باور داشته باشیم. در همه این موارد، پذیرش نقش آفرینی عرف، انگاره ناواقع‌گرایی اخلاقی را پیش می‌کشد؛ زیرا عرف به عنوان عنصری ناپایدار شناخته می‌شود و اگر نگوییم همواره دستخوش تغییر است، گریزی از پذیرش اجمالی تغییرات آن نیست.

این نوشتار، به منظور بررسی نقش عرف در حوزه اخلاق و پاسخ به انگاره ناواقع‌گرایی برآمده از آن، نقش عرف را در سه حوزه دنبال می‌کند. توضیح آنکه - در حوزه اخلاق - در سه حیطه می‌توان سخن گفت: (۱) اصول اخلاقی؛ اصول اخلاقی قوانین کلی حاکم بر کردار انسان است؛ مانند خوبی عدالت و بدی ظلم؛ (۲) تعریف و تعیین معنا؛ بعد از آنکه دانستیم عدل کمال است، با این پرسش مواجهیم که عدل چیست و کدام است؟ (۳) تشخیص مصداق؛ با شناخت معنای امور اخلاقی این پرسش پیش روی ماست که چگونه بدانیم کردار ما ذیل کدام عنوان اخلاقی می‌گنجد؟ چالش نقش آفرینی عرف را باید در هر سه حوزه مورد بررسی قرار داد تا از این رهگذر روشن شود که عرف در کدام حیطه نقش آفرین است و آیا نقش آفرینی آن به ناواقع‌گرایی اخلاقی می‌انجامد؟

با توجه به آنچه گفتیم، نوشتار پیش رو در صدد است به پرسش‌های زیر پاسخ دهد: (۱) آیا عرف در تشخیص اصول اخلاقی نقشی دارد؟ اگر آری، آیا نقش آفرینی آن به نسبی‌گرایی دامن نمی‌زند؟ (۲) نقش عرف در تشخیص و تعیین معانی موضوعات (خصوصیات ستبر) اخلاقی کدام است؟ در صورت نقش آفرینی، چالش نسبی‌گرایی را چگونه می‌توان پاسخ داد؟ (۳) جایگاه

عرف در تشخیص مصادیق موضوعات (خصوصیات ستبر) اخلاقی چگونه است؟ آیا نقش آفرینی آن در تشخیص مصادیق به نسبی‌گرایی اخلاقی می‌انجامد؟

نوشتار پیش رو با توجه به این مهم که مقصود از ارزش اخلاقی؛ خوبی و بدی، در فلسفه اخلاق کمال و نقص است و با تأکید بر این نکته که شناخت ارزش اخلاقی - به معنای مذکور - از دو طریق عقل و نقل محقق می‌شود، در صدد است به پرسش‌ها و چالش‌های مذکور پاسخ دهد. به این منظور، نخست مقصود و مراد از عرف را آشکار ساخته، آنگاه به ارزیابی نقش عرف در تشخیص اصول اخلاقی می‌پردازیم و با اقامه دلیل، انگاره دخالت عرف در این اصول را بررسی می‌کنیم. در ادامه، با توجه به این نکته که موضوعات اخلاقی گاه با چراغ عقل و گاه با روشن‌گری نقل شناخته می‌شوند، به بررسی نقش عرف در تشخیص معانی موضوعات اخلاقی در دو حوزه عقل و نقل خواهیم پرداخت. در پایان، جایگاه عرف در تشخیص مصادیق موضوعات اخلاقی در حوزه عقل و نقل را بر خواهیم رسید.

شایان ذکر است که بررسی نقش عرف در تمامی جوانب مختلف اخلاق و تبیین چگونگی تأثیر آن در شناسایی موضوعات اخلاقی، فواید بسیاری دارد. از آن جمله:

۱. تبیین در امان ماندن نظریه واقع‌گرایی اخلاقی با حفظ نقش آفرینی عرف در حوزه‌های مختلف اخلاق؛
۲. ریشه‌یابی اختلافات عرفی در حوزه اخلاق؛
۳. میزان مقبولیت جایگاه عرف در شناسایی موضوعات (خصوصیات ستبر) اخلاقی.

۱. پیشینه پژوهش

دو دسته تحقیقات با مسئله اصلی این پژوهش در ارتباط‌اند: دسته‌ای به طور مستقیم به بررسی نقش عرف در حوزه اخلاق پرداخته‌اند و در این دسته، برخی (محیطی اردکان، ۱۳۹۸، ص ۱۹-۲۰) به تفصیل نقش عرف در حوزه اخلاق را مورد بررسی قرار داده‌اند. عده‌ای (محیطی اردکان، مصباح، ۱۳۹۵، ص ۱۱۲-۱۲۲) نیز به طور خاص به بررسی برخی از ادله اقامه شده بر عرف‌گرایی پرداخته و گروهی نیز با ارزیابی دیدگاه محقق اصفهانی در زمینه جایگاه عرف در اخلاق کوشیده‌اند هماهنگی این دیدگاه با واقع‌گرایی و مطلق‌گرایی اخلاقی را مورد ارزیابی قرار دهند (محیطی اردکان، ۱۳۹۷، ص ۲۶). مسئله تحقیق کنونی ما نه ارزیابی دیدگاه محقق اصفهانی است و نه تقریری از



جایگاه عرف در اخلاق وزان فهم محقق اصفهانی از نقش عرف در حوزه اخلاق است. از سویی، نوشتار کنونی، بیش از آنکه به ادله اقامه شده بر نقش عرف پردازد به ادله ناقص آن می پردازد و با توجه به آنها، چالش نسبت معرفت شناختی در حوزه اخلاق را پاسخ می گوید و از دیگر سو، مهم ترین وجه تمایز این تحقیق، بررسی نقش عرف در سه حیطه اصول اخلاقی، معانی موضوعات اخلاقی و تشخیص مصادیق آنهاست که در این آثار مورد توجه قرار نگرفته است.

دسته دوم اما، نه به طور مستقیم، بلکه با بررسی دیدگاه حکمایی همچون ابن سینا - در خصوص نقش مشهورات و آرای محموده در حُسن و قُبیح اخلاقی - به بررسی چالش نسبت گرایی در حوزه اخلاق پرداخته اند (شریفی، ۱۳۸۶، ص ۹۸؛ حیدریان، رحمتی، و جلالی، ۱۴۰۱، ص ۴۸۴۶). بررسی انگاره آرای محموده شمردن حُسن و قُبیح عقلی گرچه با عرف پیوند می خورد، اما این نگارش نه دغدغه حل و فصل آن بر مبنای گفته حکیمان را دارد و نه مقصود ما از عرف چنانکه روشن خواهد شد - برابر با آرای محموده و مشهورات است.

۲. واقع گرایی و مطلق گرایی اخلاقی

از مهم ترین مسائل مهم در حوزه فلسفه اخلاق چالش واقع/ناواقع گرایی اخلاقی است. واقع گرایی اخلاقی به جهت آنکه واقعیت های اخلاقی را در گرو دستور، خواست فرد یا اجتماع نمی داند بر این باور است که اولاً، گزاره های اخلاقی واقع نمایند (Dummett, 1978, p. 146) و ثانیاً، نسبت معرفت شناختی در حوزه اخلاق مردود است (Arrington, 1898, p. 120). توضیح آنکه، گزاره های اخلاقی ورای دستور، خواست فرد یا اجتماع دارای حقیقت و واقعیت اند. انسان همواره در تمامی افعال خود - بی واسطه یا با واسطه - ذات خویش را منظور دارد و در صدد است آنچه را کمال خویش می داند، به دست آورد. از این منظر، عملی که در جهت کمال انسان باشد خوب و عملی که نقص و انحطاط انسان را در پی دارد، بد قلمداد می شود. به تعبیر فلسفی، خوب و بد معقول ثانی فلسفی فعل انسان به شمار می روند و کیفیت آن را نشان می دهند (مصباح یزدی، ۱۳۹۴، ص ۱۰۲). روشن است که معقولات ثانی فلسفی هر چند همانند معقولات اولی دارای مابازای خارجی نیستند، اما منشأ انتزاع خارجی دارند و از این جهت، امری حقیقی و واقعی به شمار می روند. از این رو، ارزش اخلاقی (خوب و بد) ورای دستور، خواست فرد یا اجتماع دارای حقیقت و واقعیت است (جوادی آملی، ۱۳۸۷، ص ۲۹-۲۸). بنابراین و به باور ما، آنچه در حوزه اخلاق

مقبول است واقع‌گرایی و منشأ واقعی داشتن امور اخلاقی است.

یکی از نتایج واقع‌گرایی در حوزه اخلاق، ابطال نسبی‌گرایی معرفت‌شناختی در حوزه اخلاق و باور به مطلق‌گرایی است. «نسبیت معرفت‌شناختی»^۱ در حوزه اخلاق بدین معناست که فهم افراد در اعتبار گزاره‌های اخلاقی دخیل است. روشن است که این انگاره با واقع‌گرایی اخلاقی در ستیز است؛ چه اینکه گزاره‌های اخلاقی - بر مبنای واقع‌گرایی اخلاقی - حکایت از واقعیت دارند و از همین رو، ورای فهم و تلقی افراد واقعیتی وجود دارد و چنان‌چه این گزاره با آن واقعیت مطابق باشد، معتبر خواهد بود و اگر مخالف باشد، نامعتبر خواهد بود؛ چه این که گزاره مورد دستور یا خواست فرد و جامعه قرار گرفته باشد و چه ننگرفته باشد. باور به عدم دخالت فهم و تلقی افراد در اعتبار گزاره‌های اخلاقی را «مطلق‌گرایی معرفت‌شناختی» در حوزه اخلاق می‌نامند.

آیا شناخت خوب و بد کردار انسان در گرو ذهنیت افراد است تا با تغییر انسان‌ها و تغییر ذهنیت‌ها و شناخت‌ها دستخوش تغییر قرار گیرد؟ با توجه به واقع‌گرایی اخلاقی پاسخ روشن است: خیر. کردار خوب، خوب است و کردار بد، بد؛ چه انسان آن را کشف کند و چه نکند. بنابراین، نسبی‌گرایی معرفت‌شناختی در حوزه اخلاق مقبول نیست.

۳. راه‌های تشخیص ارزش اخلاقی

دانستیم که واقع‌گرایی اخلاقی به معنای مذکور، این مهم را در پی دارد که کردار انسان - ورای خواست فرد و اجتماع - دارای ارزش خوب یا بد است. اکنون این پرسش پیش روی ماست که از چه راه یا راه‌هایی می‌توان خوب و بد کردار انسان را تشخیص داد؟ به تعبیر دیگر، چگونه بدانیم کدام فعل کمال انسان و در نتیجه، خوب؛ و کدام کردار مایه انحطاط انسان و در نتیجه، بد و نامطلوب است؟ پاسخ آن است که عقل یا توان تشخیص دارد، یعنی می‌تواند تشخیص دهد که چه فعلی کمال و چه فعلی نقص است؛ و یا چنین توانی ندارد. در صورت نخست، انسان به مدد عقل می‌تواند فعل خوب را از بد بازشناسد. برای نمونه، عقل چنین استدلال می‌کند:

۱. نباید میان نسبیت معرفت‌شناختی و نسبیت هستی‌شناختی خلط نمود. مقصود از نسبیت معرفت‌شناختی دخالت فهم و تلقی افراد از واقعیت‌های اخلاقی است، اما نسبیت هستی‌شناختی ناظر به اموری است که در متن واقع به جهت همراهی با واقعیت‌های اخلاقی گاه ارزش آنها را دستخوش تغییر قرار می‌دهند. آنچه با واقع‌گرایی در ستیز است نسبیت معرفت‌شناختی است؛ نه هستی‌شناختی (نک: مصباح و محمدی، ۱۴۰۲، ص ۱۵۵-۱۵۶).



- (۱) خدا وجود دارد.
- (۲) خدا کامل مطلق است و کامل تر از او قابل تصور نیست و تمام کمالات از او سرچشمه می‌گیرند (ملاصدرا، ۱۳۶۰، ص ۴۸۴۷).
- (۳) کامل مطلق، شایسته پرستش است.
- (۴) آنچه شایسته انجام است، کمال انسان را به همراه دارد.
- (۵) آنچه کمال انسان باشد خوب و مطلوب است.
- (۶) بنابراین، اطاعت انسان از خدا و بندگی او خوب و مطلوب است.

جایی که عقل توان تشخیص ندارد، از طریق شریعت و نقل می‌توان ارزش فعل را تشخیص داد (جوادی آملی، ۱۳۸۷، ص ۵۰-۴۹؛ مصباح یزدی، ۱۳۹۴ (ب)، ص ۳۲۷)؛ چه اینکه احکام الهی دایره مدار مصالح و مفاسد واقعی اند (صدر، ۱۴۲۲ق، ج ۳، ص ۳۰۵-۳۰۶). همواره امر الهی انسان را به تعالی می‌رساند و نهی او انسان را از انحطاط و فرومایگی بر حذر می‌دارد: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُم لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ» (سوره نحل، آیه ۹۰).

باید توجه داشت که این سخن مستلزم پذیرش حُسن و قُبْح شرعی نیست؛ زیرا حُسن و قُبْح در نزاع مشهور میان اشاعره و عدلیه به معنایی که در فلسفه اخلاق و این نوشتار مورد نظر است، به کار نرفته است. به بیان دیگر، حُسن و قُبْح در سه معنا به کار می‌رود: (۱) حُسن و قُبْح به معنای کمال و نقص؛ (۲) حُسن و قُبْح به معنای ملائم و منافر با طبع؛ (۳) حُسن و قُبْح به معنای مدح و ذم (مظفر، ۱۳۸۷، ص ۲۲۶-۲۲۹).

در مباحث فرااخلاق - به طور عام - و در این نوشتار - به طور خاص - مقصود از حُسن و قُبْح (خوب و بد) معنای نخست است؛ حال آنکه نزاع مشهور میان اشاعره و عدلیه در رابطه با حُسن و قُبْح، ناظر به معنای سوم است (مظفر، ۱۳۸۷، ص ۲۲۹). از سویی، عقل با اذعان به ناتوانی ادراک کمال و نقص تمام افعال و اذعان به واجب بالذاتی که دارای علم مطلق است، به حکم او و تشخیص کمال و نقص افعال از سوی او گردن می‌نهد. از این رو، پذیرش تشخیص خوب و بد از سوی شریعت به پشتوانه عقل و برهان است؛ نه مستلزم انکار حُسن و قُبْح عقلی. آیا «عرف» نیز نقشی در تشخیص ارزش‌های اخلاقی دارد؟ برای پاسخ به این پرسش، نخست باید مقصود از عرف را آشکار سازیم و آنگاه در سه مقام به بررسی جایگاه عرف در این باره بپردازیم.

۴. کدامین عرف؟

«عُرف» واژه‌ای عربی است و در لغت عرب به معنای «معروف و شناخته شده» به کار می‌رود (جوهری، بی تا، ج ۴، ص ۴۰۰). هر امری که میان قوم یا مملکتی رایج و شناخته شده باشد را عرف آن قوم و مملکت می‌دانند و می‌نامند. عرف را می‌توان به سه دسته تقسیم کرد:

۱. عرف عمومی: مقصود از عرف عمومی، عرف کوچه بازاری است که نه کردار و متفاهم آن بر شریعت تکیه می‌زند و نه ریشه در اندیشه عقلایی دارد. بسیاری از آداب و رسوم قومی و قبیله‌ای در این دسته جای می‌گیرند.

۲. عرف متشرعه: هر امر یا متفاهم عرفی که به جهت تدین عرف، رواج یافته است «عرف متشرعه» خواهد بود؛ مانند ارسال لَحیه (ریش گذاشتن) در جوامع اسلامی.

۳. عرف عقلایی: مقصود از عرف عقلایی امر معهود یا متفاهم عرفی است که میان جامعه به جهت اندیشه‌های عقلایی رواج یافته است. گرایش به عدالت در جوامع بشری از این قسم است. با توجه به این نکته که مبنای فرااخلاقی ما واقع‌گرایی اخلاقی با محوریت فضایل نفسانی

است، مقصود از عرف در حیطه عقل، عرف عقلایی است؛ یعنی عرف از آن جهت که در تعیین کُنش اجتماعی قوه عاقله را به کار می‌گیرد و مصالح و مفاسد فردی و اجتماعی را در نظر دارد. دلیل این سخن آن است که دانستیم مقصود از خوب و بد در مباحث فرااخلاق و این نوشتار، کمال و نقص است. فهم عرفی - در تشخیص خوب و بد به معنای مذکور و اعتماد به سوگیری آن - تنها در صورتی مقبول است که بر زیربناهای فکری و عقلایی متکی باشد. بنابراین، عرفی که ریشه در سنت‌های قومی و خرافات دارد، از کانون بحث ما، در حیطه عقل، خارج است، اما در حیطه نقل مقصود از «عرف» معنایی عام است که شامل هر سه قسم می‌شود. شریعت الهی، گاه به عرف کوچه و بازار ارجاع داده و گاه بر عرف عقلایی تکیه زده و در برخی امور عرف متشرعه را منظور داشته است.

در حوزه اخلاق لازم است در سه حیطه سخن بگوییم: اصول اخلاقی، شناخت معانی موضوعات اخلاقی و تشخیص مصادیق موضوعات اخلاقی. مقصود از اصول اخلاقی قوانین حاکم بر اخلاق انسان است؛ مانند این دو قانون که «عدل خوب است» و «ظلم بد است»، اما عدل چیست و ظلم کدام است؟ دومین مهم در مطالعات اخلاقی، شناخت معانی موضوعات اخلاقی عمّ از خوب و بد است. پس از شناخت معانی موضوعات اخلاقی لازم است انسان در مقام عمل بداند که کردار او ذیل کدام ارزش اخلاقی قرار می‌گیرد: خوب یا بد.



به عنوان فرضیه می‌توان مدعی نقش عرف عقلایی در هر سه حیطة شد. بنابراین، لازم است نقش عرف عقلایی در این سه حیطة را بررسی کنیم.

۵. ارزیابی نقش عرف در تشخیص اصول اخلاقی

چنانکه دانستیم، مقصود از اصول اخلاقی قوانین کلی حاکم بر اخلاق انسان است. این اصول، خوب و بد پاره‌ای از موضوعات اخلاقی را تبیین می‌کنند. عام‌ترین این اصول «حُسن عدالت» و «قیح ظلم» است. همچنین مواردی مانند «راستگویی خوب است»؛ «دروغ‌گویی بد است» و مانند آن نیز در این دسته جای می‌گیرند. اکنون پرسش و چالش پیش رو آن است که آیا عرف در تشخیص خوبی و بدی موضوعات به کار رفته در اصول اخلاقی، نقش آفرین است؟ به عبارتی، دیگر، آیا می‌توان عرف را -وزان عقل و نقل- کاشف از خوب و بد به حساب آورد و با تکیه بر آن کمال و نقص انسانی را کشف نمود و برای نمونه، این چنین گفت:

- (۱) فلان کردار در عرف عقلایی مطلوب و خوب؛ یا نامطلوب و بد است.
 - (۲) هر آنچه در عرف عقلایی مطلوب و خوب باشد، کمال انسان و هر آنچه نامطلوب و بد باشد، نقص انسان به شمار می‌رود.
 - (۳) بنابراین، فلان عمل، کمال انسان یا نقص انسان به شمار می‌رود.
- پاسخ منفی است. نمی‌توان عرف را وزان عقل و نقل -در تشخیص کمال و نقص- مستقل به شمار آورد. دلایل زیر این مدعا را اثبات می‌کنند.

دلیل اول: لزوم ناواقع‌گرایی

- (۱) اگر بپذیریم عرف در تشخیص خوب و بد نقشی کبروی ایفا می‌کند، باید به ناواقع‌گرایی فرااخلاقی تن دهیم: $(A \rightarrow Q)$. زیرا:
- (۲) عرف عقلایی در هر عصر و زمانی ممکن است دستخوش تغییر قرار گیرد؛ کرداری در عصر و زمانی خاص کمال انسان قلمداد شود و همان در عصر و سرزمینی دیگر فرومایگی نفس به شمار آید. این بدان معناست که ارزش اخلاقی در گرو خواست عرف و اجتماع است و این سخن برابر با ناواقع‌گرایی فرااخلاقی است: اثبات ملازمه.



(۳) لکن ناواقع‌گرایی اخلاقی مردود (مصباح، ۱۴۰۲، ص ۱۸۳-۱۸۴) و خروج از پیش‌فرض نوشتار کنونی است: (Q~).

(۴) بنابراین، عرف نقشی در تشخیص اصول اخلاقی ندارد: (A~).

دلیل دوم: لزوم نسبی‌گرایی

(۱) پذیرش نقش کبروی عرف در تشخیص اصول اخلاقی مستلزم نسبی‌گرایی فرااخلاقی است: (A→Q). زیرا:

(۲) عرف در طول زمان، در حال دگرگونی و شدن است. از این‌رو، شناخت ارزش اخلاقی با تغییر آن دچار تغییر خواهد شد. بنابراین، نقش کبروی عرف مستلزم پذیرش نسبییت معرفت‌شناختی در ساحت فرااخلاق است: اثبات ملازمه.

(۳) لکن نسبی‌گرایی اخلاقی و به طور کلی نسبییت‌گرایی معرفت‌شناختی، مردود است (مصباح، ص ۹۸-۱۰۰؛ مصباح و محمدی، ۱۴۰۲، ص ۱۵۸-۱۶۰): (Q~).

(۴) بنابراین، «عرف» نقش کبروی در تشخیص اصول اخلاقی ندارد: (A~).

دلیل سوم: عقلانیت عرفی

پیش از این متذکر شدیم که مقصود از عرف در حیطه عقل، عرف عقلایی است، یعنی عرفی که بر اندیشه عقلانی تکیه می‌زند. روشن است که چنین عرفی با توجه به اندیشه‌ها و بنیادهای فکری سوگیری می‌نماید. بنابراین، پذیرش نقش کبروی چنین عرفی، نه پذیرش عرف در مقابل عقل، بلکه پذیرش نقش عقل و تکیه بر آن در تشخیص ارزش اخلاقی است. البته، نباید از نظر دور داشت که گاه عرف عقلایی به جهت سستی اندیشه یا دخالت تمایلات نفسانی در ارزش‌گذاری به خطا می‌گراید و آنچه ارزشمند است را بی‌ارزش؛ و بی‌ارزش را دارای ارزش می‌پندارد. به هر روی، نقش کبروی عرف تا زمانی که به معرفت عقلی متکی است، مقبول است، اما - در این هنگام - این عقل است که چنین نقشی ایفا می‌کند و عرف تنها روزنه شناخت حکم عقلی است.

۶. ارزیابی نقش عرف در شناخت معانی موضوعات (خصوصیات ستبر) اخلاقی

پس از آنکه به مدد عقل و شرع روشن شد که کدام کردار خوب و کمال است و کدامین بد و



نقص به شمار می‌رود باید به تعریف آنها پرداخت. گزاره‌های حملی اخلاقی همچون دیگر گزاره‌های حملی مشتمل بر موضوع و محمول است. محمول گزاره اخلاقی همواره از احکام (خصوصیات سبک اخلاقی)^۱ است. احکام اخلاقی بیانگر نوع ارزش‌کنش اخلاقی‌اند. در مقابل، موضوع این گزاره‌ها از موضوعات (خصوصیات ستبر) اخلاقی^۲ به شمار می‌روند. موضوعات اخلاقی بیانگر نوع‌کنش اخلاقی‌اند. بای مثال، در گزاره «ظلم بد است»، «ظلم» موضوع اخلاقی و «بد» حکم اخلاقی به شمار می‌رود (نک: دباغ، ۱۳۹۹، ص ۱۷). بر کسی پوشیده نیست که «عدل» خوب و کمال انسان است، اما عدل چیست و کدام است؟ اکنون، مسئله آن است که آیا عرف در تشخیص معانی موضوعات اخلاقی نقشی ایفا می‌کند؟ و سؤال مهم دیگر آن است که با پذیرش نقش عرف در تشخیص معانی آنها آیا امکان تغییر معانی آنها وجود دارد؟ از آنجا که ارزش موضوعات اخلاقی گاه با معرفی عقل شناخته می‌شوند؛ مانند حسن عدل و قبح ظلم و گاه با وساطت نقل دانسته می‌شوند؛ مانند ناروایی غنا، لازم است نقش عرف در تشخیص معانی را در این دو حیطه مورد بررسی قرار دهیم.

۶. ۱. نقش عرف در تشخیص معانی موضوعات اخلاقی در حیطه عقل

پاره‌ای از ارزش‌های اخلاقی توسط عقل شناخته می‌شوند؛ مانند «عدل خوب است» و «ظلم بد است». تشخیص معانی موضوعات اخلاقی در چنین گزاره‌هایی چگونه انجام می‌گیرد و نقش عرف در این شناسایی تا چه اندازه است؟ با بررسی معنای «عدل» به عنوان یکی از مهم‌ترین موضوعات اخلاقی که ارزش آن را عقل تعیین می‌کند می‌توان به این پرسش تا حدود زیادی پاسخ داد. برای «عدل» چهار معنا ذکر شده است: موزون بودن، تساوی و نفی هر گونه تبعیض (طوسی، ۱۳۹۶، ص ۹۴)، اعطاء حق هر ذی‌حقی، رعایت استحقاق‌ها در افاضه وجود (مطهری، ۱۳۸۴، ج ۱ ص ۷۸-۸۲). با دقت، روشن می‌شود که تمامی این معانی به «وضع کلّ شیء فی موضعه» قابل ارجاع است،^۳ چه اینکه اگر در مجموعه‌ای هر جزء به جای خود قرار گیرد، موازنه

1. thin moral properties
2. think moral properties

۳. مولوی ناظر به این معنای عام می‌گوید: «وضع چه بود وضع اندر موضعش ظلم چه بود وضع در ناموقعش» (مولوی، ۱۹۳۳، ج ۵، ص ۴۲۰).

محقق می‌شود و اگر در برخورد با دیگران با هر کس به میزان قدر و منزلت او رفتار شود، تبعیض رخت بر می‌بندد. همچنین «اعطاء حق هر ذی حقی» قرار دادن حق در موضعش و ملاحظه استحقاق هر موجودی در افاضه وجود نهادن استحقاق در موطنش به شمار می‌رود، اما به کدام دلیل «عدل» به معنای مذکور است؟ به نظر می‌رسد، همه انسان‌ها کم و بیش با معنای عدل آشنا هستند و معنای مذکور از همین مرتکز انسان‌ها به دست می‌آید؛ چه اینکه لغت‌دانان با بررسی استعمالات گوناگون می‌کوشند معنایی جامع برای لغات به دست آورند و از آنجا که «عدل» از جمله موضوعاتی است که عقل حکم آن را بیان می‌کند، باید در بررسی استعمالات گوناگون این واژه دقت‌های عقلی را منظور داشت. از این‌رو، عرف عقلایی از جهت اندیشه‌ورزی‌اش (بما هم عقلاً) نقشی مهم در شناخت این دسته از موضوعات اخلاقی دارد.

با توجه به اینکه عرف دستخوش تغییر می‌شود و ممکن است به مرور زمان، فهم آن از موضوعات اخلاقی تغییر یابد، آیا پذیرش نقش عرف در تعیین مفاهیم موضوعات اخلاقی در حیطه عقل به نسبت فراخلاق می‌انجامد؟ به نظر می‌رسد، می‌توان با تأکید بر این نکته که عرف عقلایی از جهت اندیشه‌ورزی‌اش (بما هم عقلاء) در تعیین مفاهیم موضوعات اخلاقی نقش ایفا می‌کند به این پرسش و چالش پاسخ داد. توضیح آنکه، نقش عرف با لحاظ اندیشه‌ورزی و نگاه خردمندانه آن به مسائل بدین معناست که آنان در فهم خویش بر عقل تکیه زده و با توجه به آن، گنش و واکنش داشته‌اند. از این‌رو، در واقع، نقش عرف در تعیین معانی این موضوعات، نه به عنوان محور و فصل الخطاب، بلکه به عنوان پل و راهی برای شناخت حکم عقل است. بنابراین، تکیه‌گاه اصلی در شناخت موضوعات اخلاقی در حیطه عقل، عقل است و از آنجا که حکم عقل کلی و زمان شمول است، اشکال نسبی‌گرایی وارد نخواهد بود.

۲.۶. نقش عرف در تشخیص معانی موضوعات اخلاقی در حیطه نقل

گاهی ارزش اخلاقی موضوعات اخلاقی توسط نقل شناخته می‌شود. برای نمونه، در گزاره «غنا بد است»^۱؛ غنا موضوعی اخلاقی است که حکم و ارزش اخلاقی آن از سوی شریعت بیان شده

۱. ارزشگذاری اخلاقی (خوب و بد) نسبت به موضوعات فقهی بر این اساس صورت گرفته است که به اعتقاد نگارنده، اولاً، مقصود از خوب و بد - در مباحث فراخلاق - کمال و نقص است و ثانیاً، موضوعات احکام فقهی به دلیل ملاحظه مصالح و مفاسد واقعی در تبیین حکم آنها، چنانچه حرام باشند، نقصان و چنانچه واجب باشند، کمال انسان را به همراه دارند. بنابراین، موضوعات احکام فقهی به خوب و بد به معنای مذکور، متصف می‌شوند.



است. اکنون، پرسش آن است که عرف در بازشناسی معانی موضوعات اخلاقی که حکم آنها توسط نقل بیان شده است، کدام است؟ مطابق آنچه در علم اصول فقه مطرح می‌شود، می‌توان گفت موضوعات اخلاقی در حیطه نقل دو دسته‌اند: الف) دسته‌ای که صاحب شریعت خود متولی بیان مقصود خویش از موضوعات اخلاقی شده است. این چنین موضوعاتی از جهاتی شبیه به «حقیقت شرعی» در اصطلاح علم اصول است (نک: مظفر، ۱۳۸۷، ص ۵۵).

اکثر اصطلاحات باب عبادات (بالمعنی الأخص) در کتب فقهی نظیر صلاة و صوم، در این دسته جای می‌گیرند. ب) دسته دوم موضوعاتی‌اند که صاحب شریعت خود تعریف و تفسیری خاص از موضوعات اخلاقی نداشته، بلکه در بیان حکم این موضوعات همان معنای متفاهم عرفی از آنها را قصد کرده است. به باور ما، عرف در دسته نخست نقشی جز اطاعت و سرسپردگی ندارد؛ زیرا عرف عقلایی با قبول اطاعت و بندگی نسبت به شریعت الهی و توجه به باز بودن دست شریعت در نقل الفاظ به معانی خاص یا وضع الفاظ جدید، برای خویش نقشی جز اطاعت نمی‌بیند. آری، عرف در خصوص چنین موضوعاتی در اغلب موارد طریقی قابل اعتماد برای کشف مفاهیمی است که شریعت از الفاظ قصد کرده است، چه اینکه عرف عقلایی رشد یافته در فرهنگ اسلامی با معانی الفاظی که شریعت خود متولی تفسیر آنها شده است، انس گرفته و نزد او معانی خاص الفاظ متبادر است. از این رو، با تکیه بر عرف در بیشتر موارد می‌توان به آنچه شارع قصد کرده است راه یافت، اما عمده نقش عرف و چالش اساسی ناظر به دسته دوم است. محوریت عرف در این دسته با توجه به ارجاع شریعت به آن، قابل انکار نیست، اما چند پرسش وجود دارد: آیا چنین ارجاعی نمونه واقعی و عینی دارد؟ به تعبیر دیگر، آیا مواردی در شریعت اسلام یافت می‌شود که صاحب شریعت فهم عرفی را محور قرار داده باشد؟ در صورتی که پاسخ پرسش مذکور مثبت باشد با توجه به تغییر انکارناشدنی عرف، آیا قبول نقش آفرینی عرف در تشخیص معانی موضوعات اخلاقی به نسبی‌گرایی نمی‌انجامد؟

مواردی در شریعت اسلام وجود دارد که شارع خود به فهم عرفی ارجاع داده است. غنا در مباحث فقهی یکی از این موارد است. دخالت فهم عرفی در تفسیر غنا و تشخیص موارد و مصادیق آن در گفتار فقهای امامیه آمده است. در تعریف مشهور غنا، دو قید «طرب و ترجیح» آمده است، امام خمینی (ره) - در نقد این تعریف - می‌گوید:

شاید طرح دو قید مذکور در گفتار فقها به این دلیل بوده است که در عصر و زمان ایشان، متعارف از غنا صوتی بوده است که مشتمل بر این دو قید باشد (و این تفاهم

عرفی سبب شده است) آنان گمان کنند این دو قید از جمله ارکان معنایی غنا به شمار می‌رود (امام خمینی، ۱۳۹۲، ج ۱ ص ۳۴۲).

همچنین آیه الله سیستانی در خصوص نقش عرف در شناخت غنا می‌گوید:

«غنا» حرام است و آن عبارت است از سخنان لهوی؛ چه شعر، چه نثر که با سبک‌ها و لحن‌ها و آوازهای مرسوم و معمول نزد اهل لهو خوانده می‌شود و در این رابطه، فرقی بین غنای شاد و غنای غم‌انگیز و محزون نیست. شایان ذکر است که تشخیص غنا و اینکه کدام آواز در نزد اهل لهو مرسوم است و کدام نیست، عرف مردم است (سیستانی، بی‌تا، ج ۲، ص ۱۸۸-۱۸۷).

با توجه به این نکته که «عرف» دستخوش تغییر می‌شود، این چالش مطرح است که پذیرش نقش عرف در تشخیص معانی موضوعات اخلاقی در حیطه نقل به نسبی‌گرایی می‌انجامد؛ زیرا با تغییر عرف، مفاهیم عرفی از موضوع اخلاقی تغییر کرده و این تغییر، موجب تغییر حکم و ارزش اخلاقی آن می‌شود. به تعبیر دیگر، پذیرش نقش عرف در تشخیص معانی این موضوعات در حوزه نقل، مستلزم پذیرش این مطلب است که این دسته از موضوعات و رای مفاهیم عرفی دارای ارزش اخلاقی نیستند و این عرف است که با تعیین حدود و ثغور آنها زمینه ارزش‌گذاری آنها را فراهم می‌سازد. روشن است که این با واقع‌گرایی فرااخلاقی که به ارزش ذاتی موضوعات اخلاقی و رای خواست فرد و اجتماع باور دارد در تنافی است.

با توجه به نکات زیر می‌توان به این دشواره پاسخ داد:

۱. اهتمام صاحب شریعت به عرف و نهادن برخی از مسئولیت شناخت احکام الهی بر عهده آن دارای حکمت‌ها و نکاتی قابل تأمل است. از آن جمله می‌توان بر این مطلب انگشت نهاد که واگذاری چنین مسئولیتی خطیر به جهت شکوفایی و رشد عقلانی جامعه و عرف اسلامی است. حضرت علی (ع) - در خطبه اول نهج البلاغه - از جمله اهداف ارسال رسل را شکوفایی عقل و اندیشه ایشان می‌داند: «و یُثِرُوا لَهُم دَفَائِنَ الْعُقُولِ: و تا اندیشه‌های پنهان ایشان را شکوفا سازند» (نهج البلاغه، ج ۱، ص ۴۳).

۲. برابر با قاعده «الألفاظُ وُضِعَتْ لِأَرْوَاحِ الْمَعَانِي» الفاظ با تمام تغییرات معنایی که ممکن است در مرور زمان به خود ببینند دارای معنا و حد مشترکی میان معنای قدیم و جدیدند. از آنجا که احکام شرعی و دستورات الهی بر پایه مصالح و مفاسد واقعی بنا شده‌اند، می‌توان ادعا کرد که



در موضوعاتی که شارع فهم موضوع را به عرف حواله داده است، حداقل معنایی واژگان که روح مشترک آنها به شمار می‌رود، همواره از سوی او مورد ملاحظه قرار گرفته است؛ چه اینکه حکم بر آنچه معنا و مفهومی از آن اراده نشده است لغو و بیهوده خواهد بود و با توجه به اینکه ویژگی‌های متغیّر در معانی الفاظ ناپایدارند، به ناچار باید پذیرفت که شارع در بیان حکم به روح معنایی الفاظ توجه داشته است. روح معنا وجه ثبات فهم عرفی به شمار رفته و می‌تواند تکیه‌گاه ویژگی‌های سبک اخلاقی باشد. توضیح آنکه، آنچه به عنوان حدّ مشترک میان معانی متداول عرفی در اعصار مختلف همواره باقی است و در واقع، همان به عنوان موضوع اخلاقی از سوی شارع مدّ نظر بوده است. برای نمونه، با بررسی معنای غنا و فراز و فرود آن می‌توان حدّی جامع و معنایی مشترک برای آن در تمام اعصار یافت. روشن است که با قبول معنای جامع از سویی و پذیرفتن آن به عنوان موضوع اخلاقی از دیگر سو، اشکال نسبی‌گرایی از میان رخت بر می‌بندد؛ زیرا این معنای جامع همواره ثابت است و با تغییر عرف دچار دگردیسی نمی‌شود.

۳. از سویی، این مهم را نباید از نظر دور داشت که در دخالت دادن عرف در تشخیص معانی الفاظ گاه خطا رخ می‌دهد، امام خمینی (ره) در المکاسب المحرّمة دخالت دادن دو عنصر «طرب و ترجیح» را در معنای غنا از این باب می‌داند (امام خمینی، ۱۳۹۲، ج ۱ ص ۳۴۲). بنابراین، ادعای پاره‌ای از تغییرات که با مرور زمان در برخی از الفاظ به وجود آمده است، گاه بی‌اساس و در اثر دخالت دادن ناصواب متفاهم عرفی در معانی الفاظ است.

۷. ارزیابی نقش عرف در تشخیص مصادیق

نقش صغروی «عرف» ناظر به نقش عرف در تشخیص خوب و بدی است که از حکم عقل و نقل به دست آمده است. هر گاه عقل یا نقل کرداری را خوب یا بد بدانند آیا در تشخیص

۱. علامه طباطبایی در مقدمه تفسیر میزان درباره وضع لغات و معانی آنها کلامی پرفایده دارد. مطابق بیان ایشان، در وضع الفاظ برای معانی همواره غایت شیء قصد می‌شود. به عنوان نمونه، در وضع لفظ برای سنجه‌ای که با آن وزن اشیاء را می‌سنجند، غایت این سنجه؛ یعنی سنجیدن توسط آن، ملحوظ است. از این رو، لفظ «میزان» در زبان عربی - گرچه مصادیق خارجی آن تغییرات بسیاری به خود دیده است - تا عصر کنونی همچنان مستعمل است، چه اینکه در همه مصادیق آن غایت مذکور ملحوظ است (نک: علامه طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۱، ص ۹-۱۰) به باور ما، با توجه به بیان علامه طباطبایی، می‌توان روح معنا را با توجه به غرض وضع به دست آورد.

مصادیق می‌توان بر عرف تکیه زد؟ برای نمونه، عقل «عدل» را خوب و عمل به آن را کمال انسان می‌داند؛ آیا پس از شناخت معنای عدل می‌توان در تشخیص مصادیق آن به عرف اعتماد کرد؟ پاسخ مثبت است. برای روشن‌تر شدن این پاسخ لازم است تشخیص مصداق از سوی عرف را وزن تشخیص معانی در دو حیطه مورد بررسی قرار دهیم: الف) نقش عرف در تشخیص مصادیق موضوعات اخلاقی در حیطه عقل؛ ب) نقش عرف در تشخیص مصادیق موضوعات اخلاقی در حیطه نقل.

۱.۷. نقش عرف در تشخیص مصادیق موضوعات اخلاقی در حیطه عقل

دانستیم که نوع ارزش موضوعات اخلاقی گاه توسط عقل دانسته می‌شود؛ مانند خوبی عدل و بدی ظلم. همچنین دانستیم که عرف عقلایی از جهت اندیشه‌ورزی‌اش به عنوان طریق کشف این معانی نقش ایفا می‌کند. به باور ما، عرف عقلایی در تشخیص مصادیق معانی موضوعات اخلاقی نیز یاور عقل انسانی است. دلیل این سخن آن است که عرف عقلایی (بما هم عقلا) در سنجش‌کنش و واکنش انسان اندیشه‌خویش را به کار می‌بندد. از این‌رو، مراجعه به عرف عقلایی می‌تواند تا اندازه‌ای آشکار سازد که کدام کردار تحت کدام موضوع اخلاقی در حیطه عقل، قرار می‌گیرد.

چالش نسبی‌گرایی در اینجا نیز مطرح است. توضیح آنکه، تکیه بر عرف عقلایی در تشخیص مصادیق موضوعات اخلاقی در حیطه عقل، مستلزم آن است که کرداری واحد در یک عرف ظلم و در عرفی دیگر ظلم نباشد. برای مثال، ممکن است در عرفی خاص، فلان کردار خاص در مقابل پدر یا مادر اسائه ادب و ظلم در حق ایشان به شمار آید، ولی همان عمل در عرفی دیگر این چنین تلقی نشود. این بدان معنا خواهد بود که کردار انسان فارغ از خواست و نوع تلقی عرف و جامعه واجد ارزش اخلاقی، نیست و این همان نسبییت فرااخلاقی است. پاسخ این پرسش و چالش آن است که عرف عقلایی در چنین مواردی نه با تکیه بر عقل و اندیشه، بلکه با توجه به آداب و رسوم جاری در میان جامعه دچار تشنگ و اختلاف در رأی شده است. به عبارتی دیگر، اگر کرداری خاص در برخورد با پدر و مادر در عرف و جامعه‌ای ظلم به شمار آید و همان در عرف و جامعه‌ای دیگر ظلم قلمداد نشود، در بررسی عرف عقلایی با دو صورت مواجه خواهیم بود:

۱. یا عرف عقلایی بما هم عقلا و با تکیه بر اندیشه خویش، آن کردار را ظلم یا عدل دانسته است؛



۱۰۳



۲. یا عرف عقلایی نه بما هم عقلاء، بلکه در اثر آداب و رسوم آن کردار را ظلم یا عدل دانسته است. از آنجا که پیش فرض کنونی ما دخالت عرف بما هم عقلا در تشخیص مصادیق موضوعات اخلاقی است، روشن است که حکم عرف بر پایه آداب و رسوم از درجه اعتبار ساقط است. حاصل آنکه همواره در بکارگیری عرف به عنوان شاخصه تشخیص مصادیق موضوعات اخلاقی در حیطه عقل، باید ملاحظه نمود که عرف بر چه پایه‌ای کرداری را مصداق موضوع اخلاقی دانسته است. اگر بر پایه اندیشه‌ورزی باشد، تشخیص او قابل اعتماد و اگر تحت تأثیر آداب و رسوم و مانند آن باشد از درجه اعتبار ساقط است. با توجه به این نکته روشن می‌شود که نقش عرف در تشخیص مصادیق موضوعات اخلاقی در حیطه عقل به نسبی‌گرایی اخلاقی نمی‌انجامد؛ زیرا با تأکید بر این نکته که تنها عرف عقلایی (بما هم عقلا) در تشخیص مصادیق قابل اعتماد است و این عرف در تشخیص همواره قوه اندیشه‌ورزی را به کار می‌برد و حکم عرف بر پایه عقل و اندیشه همواره پایدار است، پندار تغییر مصادیق موضوعات اخلاقی در حیطه عقل، سست و بی‌پایه خواهد بود.

۲.۷. نقش عرف در تشخیص مصادیق موضوعات اخلاقی در حیطه نقل

عرف در تشخیص مصادیق موضوعات اخلاقی که توسط نقل و شریعت ارزش اخلاقی آن بیان شده است، نقشی پررنگ دارد. فقهای امامیه در مسائل متعددی تشخیص مصادیق موضوعات فقهی را به عرف حواله داده‌اند. برای نمونه، یکی از شرایط ربای معاملی، مکیل یا موزون بودن اجناس مورد معامله است (فلاح‌زاده، ۱۳۹۵، ص ۲۵۹).

برخی از فقیهان بر آن رفته‌اند که در تعیین مکیل و موزون بودن اجناس باید به عصر و زمان رسول اکرم (ص) مراجعه کرد. اگر جنسی در زمان آن حضرت به صورت مکیل یا موزون خرید و فروش می‌شده است - هر چند در زمان کنونی این‌گونه مورد معامله قرار نگیرد - آن جنس مکیل یا موزون به شمار خواهد آمد (مقدس اردبیلی، بی‌تا، ج ۸، ص ۱۷۷). در مقابل، مقدس اردبیلی این نظر را نپذیرفته و بر آن رفته است که مکیل یا موزون بودن هر جنسی باید با توجه به همان منطقه‌ای که خرید و فروش در آن صورت می‌گیرد، سنجیده شود (مقدس اردبیلی، بی‌تا، ج ۸، ص ۱۷۷). ممکن است در زمانی واحد عرف فلان شهر جنسی را مکیل یا موزون معامله کنند، اما در همان زمان در عرف شهری دیگر چنین نکنند. در عرفی که جنس را مکیل یا موزون معامله می‌کنند شرط مکیل

یا موزون بودن جنس مورد معامله محقق می‌شود، اما در عرف دیگر نه. بنابراین، عرف در تشخیص مصادیق موضوعات فقهی و موضوعات اخلاقی نقشی پررنگ دارد.

آیا این نقش پررنگ در تشخیص مصادیق موضوعات اخلاقی در حیطه نقل، به نسبی‌گرایی فرااخلاقی نمی‌انجامد؟ پاسخ منفی است. توضیح آنکه، حکم و خصوصیت سبک اخلاقی در حیطه نقل دائر مدار صدق موضوعات و ویژگی‌های سبک اخلاقی است؛ هر گاه موضوع فقهی و خصوصیت سبک اخلاقی بر مصداقی انطباق یابد، حکم و خصوصیت سبک اخلاقی نیز بالتبع بر آن خصوصیت و بالمآل بر آن مصداق صدق خواهد کرد. تغییر عرف در شناخت مصادیق موضوعات اخلاقی در حیطه نقل، سبب عدم صدق عنوان می‌شود. برای نمونه، در منطقه‌ای که جنس مورد معامله مکیل یا موزون خرید و فروش نمی‌شود، این دو عنوان بر آن جنس صدق نمی‌کنند. عدم صدق عنوان سبب می‌شود که خصوصیت سبک اخلاقی نیز صادق نیفتد. از این‌رو، ممکن است معامله‌ای واحد به جهت تغییر عرف در جامعه‌ای مصداق معامله ربوی به شمار آید و بالتبع حکم حرمت و ناروایی اخلاقی بر آن مترتب شود، اما همان معامله در جامعه‌ای دیگر - به جهت عدم صدق عنوان ربا - محکوم به حکم مذکور نباشد. بنابراین، چنین نیست که کرداری واحد فارغ از عرف دارای ارزش اخلاقی نباشد و با تغییر عرف دستخوش تغییر شود.



۱۰۵

۸. نتیجه‌گیری

نوشتار پیش‌رو، با تحلیل عقلی نقش عرف در اخلاق به نتایج زیر دست یافت:

۱. عرف عقلایی وزان عقل و نقل توانایی تشخیص اصول اخلاقی را ندارد، اما از آنجا که عرف عقلایی در شناخت خویش بر اندیشه و عقل تکیه دارد، از روزنه آن می‌توان اصول اخلاقی عقلی را تا اندازه‌ای شناخت.

۲. ارزش موضوعات اخلاقی در دو حیطه عقل و نقل صورت می‌گیرد، چه اینکه ارزش این موضوعات گاه توسط عقل شناخته می‌شود و گاه به واسطه نقل دانسته می‌شود. عرف عقلایی با کاربست عقل و اندیشه تنها روزنه شناخت معانی موضوعات اخلاقی در حیطه عقل است. به این معنا که در شناخت معانی موضوعات اخلاقی در حیطه عقل با مراجعه به عرف عقلایی و دقت در فهم عقلانی آن از این موضوعات تا حدود زیادی می‌توان معانی آنها را به دست آورد. از آنجا که عرف عقلایی در این حیطه با کاربست عقل و اندیشه دارای اعتبار است؛ و عقل و اندیشه

در صورت اتقان همواره حکمی ثابت به دنبال دارد، نقش عرف عقلایی در حیطة شناخت معانی موضوعات اخلاقی در حیطة عقل، به نسبت معرفت‌شناختی در اخلاق نمی‌انجامد. تتبع در فقه اسلامی نشان می‌دهد که عرف در تشخیص معانی موضوعات اخلاقی در حیطة نقل، نقشی غیر قابل انکار دارد. لکن نباید از نظر دور داشت که الفاظ به مقتضای قاعده «الألفاظ وضعت لأرواح المعاني» دارای روح معنایی و حدّ جامع میان معانی مختلفی است که در طول زمان به خود می‌بینند. حکم الهی و ویژگی‌های سبک اخلاقی بر این معنای جامع بار می‌شوند. بنابراین، نقش عرف در تشخیص معانی موضوعات اخلاقی در حیطة نقل مستلزم نسبت معرفت‌شناختی در حوزه اخلاق نخواهد بود.

۳. بعد از تعیین معانی موضوعات اخلاقی به بررسی ن این موضوعات پرداختیم. از آنچه درباره نقش عرف در تشخیص مصادیق موضوعات اخلاقی گفتیم، روشن شد که عرف عقلایی در تشخیص مصادیق موضوعات اخلاقی در حیطة عقل - تا زمانی که در بند آداب و رسوم قومی و قبیله‌ای نیست - می‌تواند تکیه‌گاهی برای شناخت باشد. تشخیص مصادیق موضوعات اخلاقی در حیطة نقل از سوی عرف، یکی از پررنگ‌ترین نقش‌های عرف در فقه اسلامی به شمار می‌رود. تغییر عرف در تشخیص مصادیق در حیطة نقل، مستلزم نسبت معرفت‌شناختی در حوزه اخلاق نیست؛ زیرا تفاوت عرف‌ها در تشخیص مصادیق نه به جهت تفاوت فهم‌ها از معانی موضوعات اخلاقی، بلکه ناشی از نوع تعامل و زندگی متداول میان عرف یک جامعه است.

فهرست منابع

- * قرآن کریم.
- * نهج البلاغه. (تحقیق و تصحیح: صبحی صالح). قم: هجرت.
- جوادی آملی، عبدالله. (۱۳۸۷). مبادی اخلاق در قرآن. قم: نشر اسراء.
- جوهری، اسماعیل بن حماد. (بی‌تا). الصحاح: تاج اللغة و صحاح العربية (تحقیق: احمد عبدالغفور عطار). بیروت: دارالعلم للملایین.
- حیدریان، لیلی؛ رحمتی، انشاءالله؛ جلالی شیجانی، جمشید. (۱۴۰۱). تحلیل مبانی معرفت‌شناختی و هستی‌شناختی واقع‌گرایی اخلاقی نزد ابن سینا. مطالعات فقهی و فلسفی، ۱۳(۵۱)، ۴۵-۵۹.



- دباغ، سروش. (۱۳۹۹). درس‌گفتارهایی در فلسفه اخلاق (چاپ سوم). تهران: صراط.
- سیستانی، سید علی. (بی‌تا). توضیح المسائل جامع. بی‌جا.
- شریفی، احمد حسین. (۱۳۸۶). مرور و ارزیابی دیدگاه ابن سینا درباره حقیقت قضایای اخلاقی. مطالعات اخلاق کاربردی، ۹ و ۱۰، ۸-۱۸. <https://doi.org/10.22081/jare.2008.21214>
- شیرازی، محمد بن ابراهیم (ملاصدرا). (۱۳۶۹). الشواهد الربوبية في المناهج السلوكية (تحشیه: حاج ملاهادی سبزواری، تعلیق و تصحیح و مقدمه: سید جلال‌الدین آشتیانی). تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- صدر، سید محمد باقر. (۱۴۲۲ق). دروس فی علم الأصول. قم: نشر دارالهدی.
- طباطبایی، سید محمد حسین (علامه طباطبایی). (۱۳۹۰ق). المیزان فی تفسیر القرآن. بیروت: مؤسسه الأعلمی.
- طوسی، خواجه نصیرالدین. (۱۳۹۶). اخلاق ناصری (به کوشش علی اصغر عبداللہی). تهران: دنیای کتاب.
- فلاح‌زاده، محمد حسین. (۱۳۹۵). آموزش فقه مطابق با فتاوی مراجع معظم تقلید (چاپ نهم). قم: معروف.
- محیطی اردکان، حسن. (۱۳۹۷). بررسی نقش عرف عقلا در وضع گزاره‌های اخلاقی (با تأکید بر دیدگاه محقق اصفهانی). پژوهشنامه اخلاق، ۱۱(۴۲)، ۲۵-۳۴. <https://doi.org/20.1001.1.22287264.1397.11.42.2.0>
- محیطی اردکان، حسن. (۱۳۹۸). نقش عرف در ارزش اخلاقی. قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ع).
- محیطی اردکان، حسن؛ مصباح، مجتبی. (۱۳۹۵). بررسی دلایل عرف‌گرایی ثبوتی در حوزه اخلاق با تأکید بر دو دلیل تفاوت‌های فرهنگی و احساسات عام بشری. آیین حکمت، ۳۵، ۱۰۷-۱۳۲. <https://doi.org/10.22081/pwq.2018.66064>
- مصباح یزدی، محمدتقی. (۱۳۹۴). فلسفه اخلاق (چاپ سوم). قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ع).
- مصباح یزدی، محمدتقی. (۱۳۹۴ب). نقد و بررسی مکاتب اخلاقی (چاپ پنجم). قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- مصباح، مجتبی. (۱۴۰۲). فلسفه اخلاق (ویراست دوم). قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ع).
- مصباح، مجتبی؛ محمدی، عبدالله. (۱۴۰۲). معرفت‌شناسی (چاپ هیجدهم). قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ع).
- مطهری، مرتضی. (۱۳۸۴). مجموعه آثار استاد شهید مطهری (چاپ هفتم). تهران: صدرا.
- مظفر، محمد رضا. (۱۳۸۷). اصول الفقه (تعلیق: عباسعلی زارعی سبزواری). قم: بوستان کتاب.
- مقدس اردبیلی، احمد بن محمد. (بی‌تا). مجمع الفائدة و البرهان فی شرح إرشاد الأذهان. قم: جماعة

المدرسين في الحوزة العلمية بقم.
موسوى خمينى، روح الله. (امام خمينى) (١٣٩٢). المكاسب المحرّمة (چاپ چهارم). تهران: مؤسسه
تنظيم و نشر آثار امام خمينى (ره).
مولوى، جلال الدين محمد بن محمد. (١٩٣٣م). مثنوى معنوى. (به كوشش نيكلسون). ليدن: بريال.

Arrington, R. (1898). *Rationalism, Realism and Relativism: Perspectives in Contemporary Moral Epistemology*. Cornell University Press.

Dummett, M. (1978). *Truth and Other Enigmas*. Cambridge, Mass.



١٠٨

فصلنامه علمى - پژوهشى اخلاق پژوهى | سال هفتم | شماره سوم | پاييز ١٤٠٣